

## پاسخ به سؤال رفیق اصغر ایزدی

رفیق اصغر ایزدی صرفاً بخاطر آن که من در پیش‌نویس اساسنامه اصطلاح «سانترالیسم دموکراتیک» را به کار نبرده‌ام، گمان بر حذف آن برده و یادآوری کرده است که در تمامی طول حیات سازمان و در تمامی اساسنامه‌ها و دیگر اسناد تشکیلاتی نقد و نفی آن بمشابه یک نگرش لیبرالی مذموم شمرده می‌شده؛ و سؤال کرده است که آیا حذف این اصل و جایگزینی آن با «گفتمان مفهوم دموکراسی تشکیلاتی» آیا بر کدام نقد نظری استوار است؟ و که با حذف این اصل، آیا می‌توان خود را هم چنان مدافع یک تشکیلات لنینی دانست و یا آن را باید خداحافظی با تشکیلات لنینی قلمداد کرد؟

من، با این تذکر که پیش‌نویس مورد بحث، به امضای من است و مادام که تصویب نشده است، مسئولیت آن با من خواهد بود و من باید به نام خودم به پرسش رفیق اصغر پاسخ می‌دهم، از پاسخ به سؤال رفیق اصغر آغاز می‌کنم :

نقطه عزیمت من این نیست که تشکیلات باید لنینیستی باشد یا غیر از آن. من از اینجا حرکت نمی‌کنم که چه بکنم تا روح لنین از من راضی بشود؛ برای من آنچه مطرح است این است که تشکیلات ما چگونه باید باشد تا با توجه به واقعیت‌های وجودی‌اش و وظائفی که دارد، با آموختن از تجربیات، و در تناسب با ادعاهائی که دارد، بتواند پاسخگوی انتظارات از خودش باشد و موفق عمل کند؟ امروزه تحول تشکیلات را همانقدر می‌توان در تشکیلات لنینی و عصر لنین متوقف و منجمد کرد که تاکتیک‌های جنگی را در تاکتیک‌های نبوغ آسای ناپلئون و عصر جنگهای ناپلئون.

در هر حال، من نه در پی آن بوده‌ام که از «سانترالیسم دموکراتیک» مورد نظر رفیق اصغر دفاع کنم، و نه قصد حذف سانترالیسم دموکراتیک را داشته‌ام. من همچنین، برخلاف استنباط رفیق اصغر، «گفتمان مفهوم دموکراسی تشکیلاتی» را «جایگزین» سانترالیسم دموکراتیک نکرده‌ام؛ و اصلاً نمی‌دانم که رفیق، این عبارت «گفتمان مفهوم دموکراسی تشکیلاتی» را از کجا در آورده است؟ موضوع به سادگی عبارت از این است که من بدون مقید کردن خود و اساسنامه به اصطلاحی که تعبیر بسیار مختلفی از آن وجود داشته و دارد (همچون اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا» که رفیق اصغر هم آن را مثال زده است) کوشیده‌ام که ضرورت دموکراسی و ضرورت تمرکز اراده (سانترالیسم) را برای کار هماهنگ تشکیلاتی توضیح داده و رابطه متقابل آن‌ها را بیان کنم. برخلاف استنباط رفیق اصغر، من نه از فقط دموکراسی تشکیلاتی، بلکه از دو اصل به هم پیوسته در زیر فصل «اصول تشکیلاتی» حرف زده‌ام: دموکراسی تشکیلاتی؛ و اراده واحد تشکیلاتی. اگر درست دقت شود، هم دموکراسی مورد تأکید است، و هم سانترالیسم. در این پیش‌نویس، همانقدر که بر دموکراسی تکیه شده، بر تمرکز هم تأکید شده است. در حقیقت بجای به کاربرد اصطلاح پر از مناقشه «سانترالیسم دموکراتیک»، آنچه را که من از

سانترالیسم دموکراتیک و از رابطه دموکراسی و سانترالیسم می فهمم، روی کاغذ آورده ام؛ و به عبارت دیگر، ترجیح داده ام بجای اصطلاح چند معنایی و چند پهلو، مفهوم و مضمونی از آن را که درست می دانم بیان کنم.

اما در رابطه این یادآوری رفیق اصغر که « در تمامی طول حیات سازمان و تمامی اساسنامه و دیگر اسناد تشکیلاتی، نقد و نفی « سانترالیسم دموکراتیک» بمثابة یک نگرش لیبرالی مذموم شمرده می شد»؛ و این سؤال که این «حذف» آن در پیش نویس جدید «بر کدام نقد نظری استوار است؟»، لازم می دانم متقابلاً به رفیق اصغر یادآوری کنم که نقد «سانترالیسم دموکراتیک» در راه کارگر سابقه دارد؛ و تا جایی که به من و به این پیش نویس مربوط می شود، مفهومی که من امروز از دموکراسی و تمرکز و رابطه آن ها در مقابل مفهوم سربازخانه ای از این اصطلاح در این پیش نویس بیان کرده ام، در خطوط کلی و اولیه اش بر نقدی استوار است که من درست دوازده سال پیش ( در ۱۶ خرداد ۱۳۷۰؛ سه ماه قبل از کنگره اول) در نقد پیش نویس کمیسیون اساسنامه نوشته بودم. برای آن که به حافظه رفیق اصغر کمک کرده باشم، فصل مربوط به نقد «سانترالیسم دموکراتیک» را از آن نقد ۸۷ صفحه ای عیناً ضمیمه می کنم.

برهان ۲۵ ژوئن ۲۰۰۳

ذکر شود. ساختار الیم دموکراتیک یعنی چه؟

من تا اینجا فصل اصول تقییداتی پیش نویس کمیسیون را به ترتیب مواد و بندها مورد بررسی قرار دادم و قرار شد بحث تبعیت ارگان های پائینتر از ارگان های بالاتر را هنگام تأمل روی معنای ساختار الیم دموکراتیک مجدداً دنبال کنم.

صرف نظر از نکاتی که مورد بحث قرار گرفت، گاهی بر ساختار مجموعه فصل دوم پیش نویس کمیسیون اسامی، تصویر زیر را از ساختار الیم دموکراتیک عرضه می کند:

دموکراسی عبارت است از: تبعیت اقلیت از اکثریت، آنها بی بودن ارگان های رهبری، خود-تقیداری تقییدات و در مسائل داخلی و ملی خود، گزارش دهی ارگان های به تقییدات های مربوطه خود، و بالاخره آزادی مباحثه و انتقاد.

و ساختار الیم هم عبارت است از: تبعیت فرد از تقییدات وسیاست های سازمان، تبعیت ارگان های پائینتر از ارگان های بالاتر، و بالاخره گزارش دهی ارگان های بالاتر.

الته پیش نویس این دسته بندی را از دموکراسی و ساختار الیم انبام نداده است، ولی در توضیح انگیزه ساختار الیم دموکراتیک بر کدام موازین استوار است، این رشته از موازین را بر سطره است. من کاری به این ندارم که این موازین در تشریح ساختار الیم دموکراتیک، از فرمول های ملائیک آفتابک شده اند یا نه؛ توجه من به نتایج عملی درک است که این فرمول بندی از ساختار الیم دموکراتیک به بار می آورد - و تاکنون آورده اند.

همانطور که دیده می شود در موازین که کمیسیون اسامی برای وجه دموکراسی ساختار الیم دموکراتیک بر سطره است، هیچ نشان و اثری از جمیع عمومی تقییدات و جمیع نهانندگان فتیحت تقییدات و معنای مراجع سیاست گذاری و تقییدگیری (جمیع عمومی تقییدات)، کنوانسیون های ملی، منطقه ای، سرناستی، و بالاخره گنده) دیده نمی شود. (مهم نیست که در فصل دیگری در تشریح ساختار تقییداتی از این جمیع یاد شده است؛ من از رابطه این جمیع و مراجع تقییدگیری با ساختار الیم دموکراتیک حرف می زنم).

در فرمول بندی کمیون این گفته، ما از کلمات با «تبعیت ارگان های پائین تر از ارگانهای

بالا تر» مواجیم - که هیچ دلیلی بجز «بالا تر» بودن برای این تبعیت، هیچ شرط و محدودی برای این تبعیت ذکر نمی کند و تبعیت مطلق را القا می کند (و این جوهر سانس تراسیم در پیش نویس کمیون است) و از طرف دیگر این سانس تراسیم، به این دلیل دموکراتیک است که حق مواجهه و انتقاد و خودفتماری در سطح داخلی و عملی می دهد. در واقع، سانس تراسیم در پیش نویس کمیون، عبارت است از رهبری لازم الاطاعه؛ و دموکراسی عبارت است از حقوق رهبری شوندگان.

هم با استدلال تلمیحی می توان ثابت کرد و هم تجربه اجزای کمونیست نشان داده است که این نوع از سانس تراسیم، حتی با همین مفهوم ناقص و ابتدائی از دموکراسی حزب در تناقض می افتد و به راحتی نمی تواند با آن کنار بیاید.

حقوق تبعیت از ارگان های بالاتر، سنده حقوقی درک ما از مقوله رهبری است؛ و درک از سانس تراسیم هم بر درک از مقوله رهبری انطباق دارد.

تعبیری از رهبری یا ارگان رهبری وجود دارد که بر طبق آن، ارگان های رهبری (از اصول واحد پایه تا کمیته نهر، و از کمیته منطقه ای گرفته تا کمیته مرکزی) سیاست ها و خط مشی ها را تعیین می کند، تصمیمات لازم را می گیرند، و برای اجراء به ارگان های پائین تر و تفویضات ابلاغ می کنند. تصمیمات ابلاغت ارگان های رهبری، «دستور تفویضات» تلقی می شود و چون در باره آنها، تضعیف سانس تراسیم و در حکم انضباط شکنی پذیرفته می شود. در این تعبیر از سانس تراسیم، حق بدی و طبیعت هر ارگان رهبری دانسته می شود که هر سیاست و هر تصمیم ارگان ها و تفویضات های پائین تر را که خود با آن مخالف باشد «وتو» کند و بدی و طبیعت تلقی می شود که ارگان ها (و بالطبع تفویضات های) پائین تر، از ارگان های بالاتر تبعیت کنند.

قطعا چنین تعبیری از رهبری می تواند تأمین کننده سانس تراسیم باشد، یعنی برنامه ای واحد و سیاستی یکدست را به اجراء بگذارد؛ اما چنین سانس تراسمی نه تنها با سانس تراسیم دموکراتیک تضاد دارد، بلکه حتی دموکراسی بعضی حقوق رهبری شوندگان را نیز نمی تواند بطور طبیعی تأمین کند و این حقوق تا جایی که وجود داشته باشند نه بعنوان همزاد طبیعی و ناگزیر سانس تراسیم، بلکه در کشاکش با آن و در نتیجه فشارهای مستقیم یا غیر مستقیم، بر ارگان های رهبری تحمیل می شوند و به همین دلیل نیز مدام از طریق ارگان های رهبری نقض می شوند زیرا با این تعبیر از رهبری، این حقوق در عمل، اختیارات رهبری را تقسیم و تضعیف می کند و انضمام وظیفه رهبری جز با نقض عملی حقوق برکمیته شناخته شده، ممکن نمی شود. کافی است حق نامحدود ارگان های رهبری در و تو کردن سیاست ها و تصمیمات ارگان های پائین تر را در کنار فرمول «تبعیت ارگان های پائین تر از ارگان های بالاتر» بگذاریم تا بلافاصله تو خالی بودن

تعمیم لقب رهبری به همه کلمه‌ها جز کلمه نوزی که بالاترین ارگان رهبری است، آشکار شود. در این <sup>۳۱</sup> تعبیر از رهبری، رهبری عملاً و اساساً در کلمه نوزی خلاصه می‌شود؛ خود تمامی تشکیلات و ارگان‌ها در امور داخلی و وظائف مللشان دائماً با دخالت‌های از طرف بالاترین می‌شود و دخالت‌های نظارتی را می‌گیرد. مباحثه و نظردهی و انتقاد از طرف محافظان در چارچوب چنین تعبیری از رهبری حتی اگر برسمیت شناخته شده باشد، در عمل مداخله در اختیارات رهبری و تضعیف آن تلقی خواهد شد؛ با سوءظن و اکراه تحمل خواهد شد و در حیات واقعی عزت‌ناپذیری واقعی نخواهد بود. در چنین قضای، طبیعتاً نسبت به قدرت تشکیلی و صلاحیت انتساب کردن یا نینسب‌ها هم اعتمادی وجود نخواهد داشت و گرایش به انتساب از بالا، حق انتساب از پایین را تحت الشعاع خود قرار خواهد داد. این تعبیر از سائترالیم، به سائترالیم نظامی نزدیک‌تر و شبیه‌تر است که در آن، سائترالیم از طریق تقییمات ساده و فرماندهان و صدور فرامین عمل می‌شود و البته در یک ارتش دموکراتیک به سرعین و در صداران و افسران خبر ممکن است در محدوده اداره آسایشگاه و آشپزخانه و غیره اختیارات داده شود و تشکیل کلمه‌های برای ارتق و تنقیق مسائل پیش یا آماده به رسمیت شناخته شود.

چنین سائترالیمی، نه دموکراتیک، بلکه بوروکراتیک است؛ و اگر به این شکل مطلق و افراطی عمل نشود و در "شرکت دادن" اعتماد حیا جزئی انعطاف‌پذیری نشان دهد، لقب نجیبانه‌تر "فوق سائترالیم" را می‌گیرد. مادام که فرمول "تبعیت ارگان‌های پایین‌تر از ارگان‌های بالاتر" بصورت مطلق و بی‌قید و شرط بکار برده می‌شود؛ مادام که این فرمول بیان‌دهنده است بر این اعتقاد غیررسمی ولی نافذ در ضمیر ما که: "و تویی هر تقییمی حق برده‌ی ارگان رهبری است"؛ و بلاخره مادام که در مبانی سائترالیم دموکراتیک، ارگان‌های رهبری به‌وسیله مجامع عمومی و مجامع نوینشان تشکیلاتی را مرجع سائترالیمی و تقییم‌گیری شناخته شوند، هر اندازه هم که بر خود تمامی تشکیلات تأکید شود و بر دموکراسی تشکیلاتی تأکید می‌شود، باز هم در عمل جز "فوق سائترالیم" محصولی برداشت نخواهد شد. و این درست کاری است که کمیسون اسانده در پیش نویس خود کرده است و هر چند دموکراسی تشکیلاتی را انبیا و آسنا از ظلم نینداخته، ولی از اعتبار انداخته است! این پیش نویس، سائترالیم بوروکراتیک را پیشینهاد می‌کند که حقوق اعضا و خود تمامی تشکیلات را برسمیت می‌شناسد - ولی همانقدر که تقییم مدام با آن در تناقض می‌افتد - به زبان خودمانی، این، پیش نویس اسانده، نسبت‌کننده "فوق سائترالیمی" است که اگر چه می‌گویند دموکراسی تشکیلاتی را جاری کند، اما مثلاً به "فوق سائترالیم" این تلاش را می‌کند. فوق سائترالیم به سادگی عبارت است از ظلم نینداختن دموکراسی در مقابل سائترالیم، ولی از اعتبار انداختن آن در مقابل سائترالیم؛ و پیش نویس مورد بررسی نشان می‌دهد که کمیسون

۳۲ اسنامه با در جازدن در تعبیری غلط و نامناسب از سائترالیم دموکراتیک، توفیق شده است  
که قدس جدید اصلاح اصول و سکتها غرضی به جلو بردارد و نشان از درس آموزی واقعی از  
تاریخ اغراب کمونیست در جهان و همچنین از تاریخ اغراب و سازمانهای چپ ایرانی و از جمله خودمان  
ظواهر کند.

کمیون اسنامه کوشیده است با "افزودن" بر حقوق دموکراتیک اعضا و تشکیلات،  
اسنامه را دموکراتیک تر کند. اما اشکال اصلی در این است که سائترالیم دموکراتیک با افزودن  
دموکراسی بر سائترالیم حاصل نمی شود. سائترالیم دموکراتیک، سائترالیم با اضافه دموکراسی نیست  
که با کم و زیاد کردن غلظت یکی، تعادل مطلوب بدست آید. آنچه گویا با پذیرفتن و افزودن این  
نسبت یا آن نسبت از حقوق دموکراتیک اعضا و تشکیلات، سائترالیم به همان نسبت دموکراتیک  
می شود، عمیقاً از درک بودوکراتیک از سائترالیم دموکراتیک ناشی می شود؛ درکی که بر حسب آن گویا  
سائترالیم عبارت است از آنچه سیاستمداران و تصمیم گیران، اسامی و اختصای ارگان های رهبری  
است؛ و نیز گویا این سائترالیم وقتی دموکراتیک می شود که ارگان های رهبری قبل از سیاستمداران و تصمیم گیران  
به اعضا و تشکیلات هم امکان مباحثه و ابراز نظر بدهند، از اطلاعات و پیشینه های آنان بهره ببرند، از  
نظرات مسوولان مطلع شوند و با صلاح، یاد دریافت داده های اطلاعاتی و روانی از ایشان،  
به سیاستمداران و تصمیم گیران در بالا بپردازند. مطابق درک بودوکراتیک از سائترالیم دموکراتیک،  
سائترالیم یعنی آنچه ارگان های رهبری حیات حزب را در اختیار داشته باشند؛ و سائترالیم -  
دموکراتیک هم یعنی که رهبران، اعضا و ارگان های رهبری شونده را در حیات حزب "شرکت دهند".  
البته می توان برای دفاع از سائترالیم بودوکراتیک و یا برای در جازدن در "فوق سائترالیم"  
اللائل و توجیهاتی داشت از قبیل: شرایط مبارزه محض، عملی نبودن دموکراسی بیشتر در محاصره پلیس؛ خطر  
و ارتق و گسترش لبرالیزم، یا محدودیت اطلاعات و فقدان اشرف به مجموعه جوانب و مسائل، و ضعف  
بودن صلاحیت در توده اعضا نسبت به کارهای رهبری برای سیاستمداران و تصمیم گیران؛ حفظ زندگی  
و همانقت از تبدیل حزب به باشگاه بحث... و یا هر دلیل و توجیه دیگری. حقیقت این است که این  
شرایط و این خطرات در اینها و آنها و به این یا آن درجه همیشه وجود دارند و پابندی به ضرورت  
تداوم مبارزه ممکن است در هر نقطه و هر زمان منقضی، سائترالیم دموکراتیک را به ناگزیر به این یا آن اندازه  
تقص و مخدوش کند. بحث بر سر این نیست که ما شرایط واقعی مبارزه را در نظر بگیریم و خود مبارزه را فدای  
فرمالیسم کنیم. اما باید درک درسی از خود سائترالیم دموکراتیک داشته باشیم و به غلطی سائترالیم  
بودوکراتیک و "فوق سائترالیم" را سائترالیم دموکراتیک و انمود نکنیم، و گرنه تخطی از سائترالیم -  
دموکراتیک را نه مثلاً و اصلاً با عنوان تدریس مکرره و ناگزیر ولی موقت در یک وضعیت منقض، بلکه بعنوان "اصول

تفکیک سازمان" در نظر خواهیم گرفت و آن را به اصلی اساسنامه ای تبدیل خواهیم کرد. همانگونه که کمیسیون اساسنامه کرده است.

سائترالیم دموکراتیک، به اعتقاد من مؤثرتر دو چیز مستقل از هم، یکی سائترالیم و دیگری دموکراسی نیست که بتوان جدا از هم نیز تصورشان کرد؛ بلکه این یک ذات تفکیک ناپذیر است که در آن هیچکدام از دو وجه سائترالیم و دموکراسی بدون یکدیگر موجودیت و موضوعیت ندارند. دموکراتیک، ذات و ماهیت سائترالیم است و نه صفت عارضی آن. سائترالیم دموکراتیک در عین حال معنی دموکراسی سائترالیزه است و در تعبیر بود دموکراسی از سائترالیم دموکراتیک، دردت همین معنی است که مورد انکار قرار می گیرد.

سائترالیم «یک تعریف کلی عبارت است از عزیمت از برنامۀ واحد، تبعیت از خطا مشی واحد و تعقیب یک راستای واحد؛ و هماهنگی و همسویی کلیه برنامه ها، سیاست ها و تصمیمات در همه سطوح حزب، با برنامه ها و سیاست ها و تصمیمات رده های بالاتر. در تعریفی دیگر می توان گفت سائترالیم عبارت است از تبعیت از سلسله مراتب تصمیمات در حزب.

بر پایه این تعریف، سائترالیم دموکراتیک باید عبارت باشد از: تبعیت از سلسله مراتب تصمیمات دموکراتیک در حزب.

اما تصمیمات دموکراتیک در حزب، تصمیمات مجامع عمومی و مجامع نمایندگان آنهاست. سلسله مراتب تصمیمات دموکراتیک حزبی عبارتند از تصمیمات مجامع عمومی تشکیلات و تصمیمات مجامع نمایندگان تشکیلات یعنی کنفرانس های محلی، کنفرانس های منطقه ای، کنفرانس های سراسری (عمومی) و بالاتر از همه، تصمیمات گنجره حزب.

گنجره، کنفرانس های سطوح مختلف و مجامع عمومی تشکیلات و پس از سیاستگذاری و تقسیم کار، به انتخاب کمیته (کمیته مرکزی یا کمیته منطقه ای یا شهری و...) و یا بود و یا مسئول می پردازند. این نهاد های منتخب، ارگان های ارگان های رهبری نامیده می شوند که البته سلسله مراتب ارگان های را تفصیل می دهند.

سائترالیم دموکراتیک را تبعیت از فقط سلسله مراتب سیاست ها و تصمیمات مسئولین ارگان های رهبری تعبیر کردن، با تعبیر آن اساساً بعنوان تبعیت از سلسله مراتب سیاست ها و تصمیمات مراجع دموکراتیک که این مسئولین ارگان های را انتخاب کرده اند، زمین تا آسمان با هم فرق دارند و نتایج ساختاری و کارکردی کیفی متفاوت و حتی متضاد را به بار می آورند. با غرکیت از حرکت از این دو تعبیر، معانی بسیار متفاوتی از مقولات "رهبری"، "دستور تشکیلاتی"، "حق و توازن تصمیمات"، "خودمختاری تشکیلاتی"، "تبعیت از ارگان های بالاتر" و از "اختیارات ارگان های رهبری" نتیجه می شود. برای

۳۴  
تشریح این تفاوت، من بحث را با پاسخ به این سئوال دنبال می‌کنم که اگر سیاست‌گذاری برنامه‌ریزی و تقسیم‌گیری در سطوح مختلف حزب از اختیارات کنگره، کنفرانس و مجامع عمومی است پس ارگان‌های رهبری منتخب آنها چگونه می‌توانند در این اطلاق ارکان‌های رهبری به آنها چه معنی دارد؟ دلیل وجودی این ارگان‌ها چیست؟ منشأ و حدود اختیارات آنها کدام است؟

مجامع عمومی تشکیلاتی و مجامع نمایندگان یعنی کنفرانس و کنگره‌ها پس از سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و تقسیم‌گیری، به ناگزیر منحل می‌شوند چون نهادی دائمی نیستند. و به این دلیل نمی‌توانند خودشان مستقیماً بر تصمیماتشان باشند. آنان از میان خود ارگان‌های رهبری را انتخاب می‌کنند تا سیاست‌هایشان را جاری سازند. تصمیماتشان را به اجرا در آورند، و برنامه‌هایشان را به پیش ببرند. این است دلیل وجودی ارگان‌های رهبری. از کمیته مرکزی گرفته تا کمیته‌های مناطق و از کمیته‌های شهری گرفته تا لایحه و یا مسئولیت تشکیلات پایه. از منطق وجودی این ارگان‌ها نتیجه می‌شود که آنها ارگان‌های اجرائی‌اند؛ آنها نه مرجع سیاست‌گذاری و تقسیم‌گیری برای تشکیلات‌های تابعه خود، بلکه خود تابع سیاست‌ها و تصمیمات آنها‌اند.

اما اگر این ارگان‌ها ارگان‌های اجرائی‌اند، پس چرا به آنها ارگان‌های رهبری گفته می‌شود؟ در حقیقت، اجرائی یا رهبری بودن این ارگان‌ها نسبی است. آنها نسبت به تصمیمات محلی که آنهاشان کرده است، مجری‌اند؛ ولی بعنوان مجری این تصمیمات، نقش رهبری دارند.

رهبری این ارگان‌ها به چه معنی است؟ به این معنی است که آنها مسئولیت و مأموریت هدایت تشکیلات و نیز ارگان‌های رده‌های پایین‌تر را در مسیر برنامه و سیاست و مصلحت‌ها که مجری آن هستند دارند. رهبری این ارگان‌ها یعنی اینکه آنها باید ضامن آن باشند که برنامه‌های هر یک از تشکیلات‌های رده پایین‌ترشان به سهم خود چیزی از نقشه عمومی برای پیاده کردن برنامه فراتر نرود بلکه آنها مسئول اجرائی‌اش هستند و هم‌طور آنها باید ضامن الطباق و هم‌پوشی تصمیمات و سیاست‌های این تشکیلات با سیاست‌ها و تصمیمات رهبری باشند که خود مجری آنها هستند. شرط اول و پایه‌ای این رهبری آن است که خود این ارگان‌ها در نسبت و بهرچون و چرا تابع سیاست‌ها و تصمیمات آنها باشند. رهبری این ارگان‌های اجرائی معنائی جز سانسور الزام کردن تصمیمات دیگران با مجامع تقسیم‌گیری ندارد و آنها حق ندارند نظرات و تمایلات خود را جاگزین تصمیمات و تمایلات این مجامع ساخته و تشکیلات‌های تابعه را با نظرات و تمایلات خود سرانده‌ها کنند. مسخ معنای سانسور الیم و رهبری در بسیاری از احزاب کمونیست، حتی از رهبری خود سرانده ارگان‌های رهبری فراتر رفته و بصورت رهبری فردی و جاگزینی اتوریته شخصیت‌ها در آمد و کنفرانس‌ها و کنگره‌ها عملاً دگوردهای تشرفاتی تبدیل شدند. در انتقاد حزب کمونیست شوروی از کیش شخصیت استالین



برای احیای سائت‌السیم دموکراتیک در مقابل رهبری فردی فرمول "رهبری جمعی و مسئولیت فردی" ۳۵  
 گذاشته شد. تحقق این فرمول یا این اصل بهیچ وجه برای احیای سائت‌السیم دموکراتیک کافی نبوده و  
 نخواهد بود. این فرمول حد اکثر می‌تواند رهبری جمعی در ارگانها را تأمین کند ولی نمی‌تواند مانع از خود رأیی  
 "جمعی" آنها و از اثر انداختن تصمیمات مجامع عمومی و مجامع نمایندگان در جمعیت باشد. برای صافت از  
 چنین چیزی باید با صراحت و تفهیم‌دهی لازم، با القای عمل این ایده غیر رسمی مقابله و مبارزه کرد که گویا ارگان  
 رهبری در فاصله دو اجلاس جمعی که آن را انتخاب کرده است، حق دارد بیای آن مجمع و به نیابت  
 از آن تصمیم بگیرد! این ایده را به آن جهت غیر رسمی می‌نامیم که معمولاً با این صراحت فرموله و بیان نمی‌شود  
 بلکه در قالب جمله‌های دو پهلو و قابل تفسیر و از طریق متولیان تعریف نشده بیان می‌گردد. این بیانات  
 کسار و تفسیر بردار، در عمل غالباً به غضب اختیارات مجامع مذکور توسط ارگانهای رهبری منجر می‌شوند  
 و در جریان فعالیت عملی روزمره، آنچه به حساب نمی‌آید و رعایت نمی‌شود و به فراموشی عمومی سپرده می‌شود  
 مصداق مجامع دموکراتیک تقسیم‌گیری است و آنچه به کمر می‌نشیند و حرف آخر به حساب می‌آید نظرات  
 و دستور العملی بیجا و بیبای ارگان‌دهی بالاتر است.

درست است که هر کلمه‌ای در فاصله دو اجلاس جمعی که آن را انتخاب کرده، رهبری ارگانها  
 و تقصیرات‌دهی پائینتر را بر عهده دارد و حق تقسیم‌گیری دارد، اما اگر معنی محدودده‌ای این رهبری روشن  
 و تعریف شده نباشد و محدودیت‌ها و شرایط تقسیم‌گیری صراحت نیافته باشد، القای این ایده که گویا  
 ارگان‌دهی رهبری قائم مقام تمام الاختیارها معنی که آنها را انتخاب کرده اند هتد و در غیاب آنها از  
 اختیارات اخلاقی آنها بر خورد دارند، محمل‌ها و توجهات قانونی و اساسنامه‌ای نخواهد یافت.

انگیزه سائت‌السیم دموکراتیک تقصیرات ذات‌گفانه‌ای دارند و نمی‌توان آنها را از یکدیگر جدا کرد.  
 در جبهات نا پذیر و جد اجرائی و وجه رهبری ارگان‌دهی رهبری جمعی می‌آید. سلب اختیارات رهبری  
 از سبب ارگان‌دهی اعمال سائت‌السیم را نامفهوم می‌کند و تقویت اختیارات اخلاقی مجامع عمومی و مجامع نمایندگان  
 به آنها، دموکراتیک تقصیرات را نابود می‌سازد. تفهیم حقوق سائت‌السیم دموکراتیک، مستلزم آن است  
 که در اساسنامه، از یک طرف با صراحت اعلام شود: اختیارات اخلاقی مجمع تقسیم‌گیری به ارگان‌دهی  
 ندارد و مسئولین اجرائی منتخب این مجامع تا قبل انتقال و تفویض نیست؛ و از طرف دیگر اختیارات  
 اجرائی این ارگان‌دهی همانا اختیارات رهبری آنهاست با صراحت و قطعیت مشخص شود.

وقتی روشن شد که یک ارگان رهبری در فاصله دو نشست جمعی که آن را انتخاب کرده، از  
 جانب آن مجمع تقسیم‌گیری نمی‌کند بلکه فقط و فقط رهبری تصمیمات آن در فاصله دو نشست است، آنوقت  
 منطبق و چوری نشست دوم نشست‌دهی بعدی آن مجمع و بویژه منطبق بر نزاری مجامع فوق العاده علم  
 روشن می‌شود. اگر به ارگان منتخب حق داده شود که در فاصله دو نشست مجمع تقسیم‌گیری، از جانب

این مجمع تقسیم بلیز، ضرورت تشکیل منظم مجمع در فواصل معین نفس زده و عملاً به ارگان

منتخب امکان داده می شود که خود را جایگزین این جامع کند. منطق دعوت مجمع فوق العاده نیز

شاهدی است بر آنکه ارگان رهبری از حق تقسیم گیری بجای مجمع که آنهاش کرده نمی تواند برخوردار

باشد و زمانی که در فاصله دو مجمع، با مسئله ای مواجه می شود که تقسیم گیری در باره آن از اختیارات

مجمع مربوط است و امکان انتظار نداشت عادی بعدی مجمع هم وجود ندارد. بجای تقسیم گیری مستقیم

از جانب مجمع تقسیم گیری در فاصله نداشت پس آن از لحاظ ظاهری دلیل دعوت جامع فوق العاده را از بین می برد

و در عمل هم به العفویت در می آید که ارگان برای تقسیم گیری در مورد مسائلی که جزو اختیارات اخص مجمع تقسیم گیری

است یا خود سرانه تقسیم می گیرند، یا اگر توان تقسیم گیری نداشته باشند، از ارگان بالاتر کسب تکلیف می کنند

و به این ترتیب، ارگان بالاتر بجای مجمع تقسیم گیری پائین تر از خود را می گیرد.

و اما در این رابطه که اختیارات یک ارگان رهبری کدام است، باید از این نقطه حرکت

کرد که این اختیارات رهبری، همانا اختیارات اجرائی ارگان است؛ یعنی محدود است به

اختیاراتی که برای جاری کردن سیاست ها، به اجراء در آوردن تصمیمات و پیش بردن برنامه ای که مجری

آن است ضروری اند. هر ارگان رهبری برای اجرائی وظایفی که مجمع تقسیم گیری بر عهده اش گذاشته باید از اختیارات

زیر برخوردار باشد:

۱- آزادی عمل در سازماندهی اجرائی مصوبات مجمع.

۲- حق ارزیابی اوضاع سیاسی و اجتماعی و موضوع گیری رسی در قبال رویدادهای محیطه فعالیت

تشکیلاتی تابعه - تا جائی که این موضوع گیری، ارگان های بالاتر استعوذ نکند و سیاست های عمومی تر را محدود نسازد.

۳- اتخاذ تائید های متناسب با این ارزیابی و رویداد برای پیشبرد و ادع بنیانه تر مصوبات مجمع.

۴- بررسی برنامه و مصوبات دوره ای مجامع عمومی تشکیلاتی تابعه یا مجمع نهادگان برگزیده

پائین تر؛ باطل و بی اعتبار کردن هر برنامه و سیاست و تصمیمی که با برنامه و سیاست عمومی تر و

فراگیرتر مجمع تقسیم گیری رده های بالاتر و نیز ارگان های بالاتر مغایرت یا مخالفت داشته باشند؛ و در صورت

عدم مغایرت و مخالفت، تصویب آنها.

۵- سازماندهی مباحثات حول موضوعات محدود به عرصه و خائف و محیطه فعالیت تشکیلاتی

تابعه.

هنگامی که یک مجمع تقسیم گیری، ارگانی را برای به اجراء در آوردن مصوبات آنهاست می کند، در حقیقت با

این آنهاست با اختیارات اجرائی مذکور را به آن تفویض می کند، و تفویض این اختیارات در عین حال

به این معنی است که این مجمع تقسیم گیری، علیه تشکیلاتی و احفنا تابعه را مکلف به تبعیت از این ارگان

باروشن شدن اختیارات ارگان های رهبری، مسائل حق و ونوی رهبری، تبعیت ارگان های پائین تر از ارگان های بالاتر و خود مختاری تشکیلات و ارگان ها چگونه باید پاسخ داده شوند؟

باید در نظر داشت که سلسله مراتب ارگان ها، سلسله مراتب رهبری را تشکیل می دهد و اگر بنا باشد یک ارگان مفروض به این دلیل که بر فراز سطوح متعددی قرار دارد، در همه این سطوح به موازات مستقیم بپردازد، اختیارات رهبری ارگان های مربوط به این سطوح پائین را سلب کرده و موجودیت آنها را بی مورد ساخته است. ولی اگر بناست که هر سطحی دارای یک ارگان رهبری باشد و سلسله مراتب رهبری معنی و کارکرد داشته باشد، پس ارگان بالاتر حق ندارد بیواسطه ارگان و ارگان های تحت رهبری خود به سازماندهی و سیاست زاری و رهبریزدهی و تقسیم گری بپردازد؛ همچنین حق ندارد مسائل و اختیارات خود با تشکیلات های سطوح پائین تر را با دور زدن ارگان های رهبری یا مسئولین آنها، بطور مستقیم و راستا حل و فصل کند. به رسمیت شناختن سلسله مراتب رهبری، به رسمیت شناختن محدودیت اختیارات هر ارگان رهبری در برابر تشکیلات و ارگان های رهبری رده های پائین تر خود است. این محدودیت چنین شخص می شود که هر ارگان رهبری در رابطه با تشکیلات و ارگان های رهبری رده های پائین تر، در محدوده ملزم ساختن آنان به تبعیت از مصوبات عمومی تر و فرآیند تر مجمع تقسیم گری بالاتر و ارگان های رهبری بالاتر، از حق کامل و تو بر خوردار است؛ ولی در محدوده اختیارات تعریف شده و به رسمیت شناخته شده آنها حق هیچگونه مداخله ای را ندارد. عرصه های خود مختاری و محدوده تبعیت ارگان های پائین تر از ارگان های بالاتر به این ترتیب مشخص می شوند. تشکیلات و در مجمع دوازدهگانه تقسیم گری (کنفرانس لائیکان) برنامه و سیاست و ولقیات خود را تصویب می کنند؛ مکتب اجرائی منتخب این مجمع به صورت اختیار برابر برسی از لحاظ الطمان با مصوبات عمومی تر و فرآیند تر سازمان به ارگان بالاتر می دهد؛ تصویب این مصوبات توسط ارگان بالاتر بعضی تا نید اختیارات آن که مجمع تقسیم گری به مکتب اجرائی داده؛ و نیز یعنی به رسمیت شناختن خود مختاری این ارگان در نحوه سازماندهی اجرائی و پیشبرد مصوبات آن مجمع است.

بدیهی است که تقییمات و سیاست و واقعاتی که با استفاده از خود مختاری اتخاذ و عملی می شوند نباید از سیاست و خط مشی و مصوبات عمومی تر و فرآیند تر سازمان منفرقت شوند؛ اما اگر از احتمال چنین تخطی و انحراف بی هیچ وجه مداخله گری به بهانه "نظارت" را از طرف ارگان های بالاتر توجیه نمی کنند. نقش هدایت کننده و اصلاح کننده ارگان بالاتر در این زمینه، تنها باید از طریق نقد گزارشات دوره ای ارگان پائین تر از فعالیت خود و تشکیلات های تابع انجام بگیرد.

درست در همین عرصه خود مختاری است که "دستور تشکیلاتی" و "حق و تو" ارگان بالاتر و نیز "تبعیت ارگان پائین تر از ارگان های بالاتر" به پایان می رسد و از اعتبار قانونی و سیاسی آن می افتد.

ولی در خارج از حدود خود مختاری، تبعیت از ارکان های بالاتر و حق و توی ارکان های بالاتر، اصل است ۳۸  
که با صراحت باید از آنها کنش گفت و با قاطعیت اجرائی آن کرد؛ زیرا تبعیت در این محدود و حق و توی  
با این ویژگی، ضامن جاری شدن تقیبات و سیاست ها و برنامه های مصوبه و جامع در راستای هر چه و سفر است  
و رسیدن است برای سائت الزمه کران دستورالعمل تقیبات، و هیچ وجه مشترک با سائت الزیم بود و راست  
مبنی بر فرماندهی و تبعیت بی قید و شرط ندارد.

از مجموعه تأملاتی که صورت گرفت نتیجه می گیریم که در تشریح باید به سائت الزیم دستورالعمل  
جائگزین کران دستورالعمل جامع عموم و مباحثه باشد، با حق مباحثه و انتقاد اعضا و اقلیت و خود مختاری تقیبات،  
به تأثیر و بطور طبیعی به مطلق کردن تبعیت ارکان های پائین تر از ارکان های بالاتر؛ به نام شرط کران حق و توی  
ارکان های بالاتر، به مداخله گری و نقض عمل خود مختاری ارکان پائین تر با حقوق برسمت شناخته شده اعضا  
در ابراز نظر و انتقاد منتهی می شود؛ زیرا در چنین تشریحی از سائت الزیم دستورالعمل، سائت الزیم هیچ چیزی  
نیست مگر سائت الزیم سلسله مراتب "ارکان های بالاتر" یعنی سلسله مراتب اراده و تقیبات ارکان های  
رهبی و دیگران است؟ در خود مختاری ارکان های پائین تر در برابر اراده و تقیبات ارکان های بالاتر، و در  
حق ابراز نظر و انتقاد اعضا از ارکان های رهبی! و چون آشکار است که حتی این دیگران با کارکرد این نوع  
سائت الزیم در تناقض است، برای حفظ دیگران راهی جز این باقی نمی ماند که از ارکان های بالاتر و از  
ارکان های رهبی درخواست شود که "احترام" دیگران را نگه دارند!

برای آنکه اصول تقیبات مندرج در اساسنامه سازمان ما حقیقتاً اصول سائت الزیم دستورالعمل باشد،  
ضروری است که صرف نظر از هر سابقه و شش که بشود، اعتبار فرمول بندی های کمیسیون اسکناس بوده است، این  
فرمول بندی ها تغییر نند و با وارد کران سلسله مراتب جامع تقسیم گری تقیبات در تعریف سائت الزیم دستورالعمل  
و با املاهایی که در نتیجه این تغییر در فرمول های مربوط به خود مختاری تقیبات، و تبعیت از ارکان های بالاتر و غیر  
لازم می شود، تقریری از سائت الزیم دستورالعمل ارائه شود که هم با مفهوم حقیقی آن الزامات دارد، با هم شبیه  
درس آموزی از تعبیرات بود و راست "فوق سائت الزیمی" این مقوله است؛ و هم در عمل معانی دوام فوق  
سائت الزیم "علیرغم برسمت شناختن خود مختاری تقیباتها و علیرغم "شرکت دادن" اعضا در حیات سازمان  
را حل کنند.